

متن پیاده سازی شده جلسه هجدهم سال پنجم درس خارج فقه سیاسی - 22 اردیبهشت 1403

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

متن درسی صفحات 173 و 174 : [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

تفاوت وکالت و نصب از سوی امام معصوم و فقیه

مقدمه

این مسئله از قدیم در کتابها مطرح بوده است و ندیدم بزرگوارانی که وارد فقه سیاسی شدن این مسئله را بیان کنند. در شریعت - بلکه جهان، به دلیل انسانی بودن این موضوع - نهادهایی نظیر وکالت و تولیت و نصب وجود دارد. ائمه ما در شهرها وکلایی داشته‌اند؛ مثل امام کاظم(ع) و در غیر امام نیز مانند وکلایی که برخی مراجع در شهرهای مختلف دارند. تولیت نیز مثل آنکه شخصی اکبر فرزندان نکورش را تولیت آنچه وقت کرده می‌کند. نصب نیز مانند امام صادق(ع) که با شرایطی فقها را نصب کرده است. مسئله آن است که آیا هنگامی که موکل یا تولیت‌دهنده یا نصب‌کننده دچار فوت یا شبه آن - مثل کما و بیهوشی - شود، این نهادها باطل می‌شوند یا خیر؟

جواهرالکلام

دو دیدگاه شیخ طوسی

این مسئله پیچیده است و بزرگی همانند شیخ طوسی دو نظر کاملاً متفاوت داده است. در جواهرالکلام آمده است: "إذا مات الامام عليه السلام قال الشيخ: الذي يقتضيه مذهبنا انعزال القضاة أجمع؛ لأنهم نوابه وولایتهم فرع ولایتهم، فإذا زال الأصل زال الفرع، فإن أمر كل عصر إلى إمام ذلك العصر. وقال في المبسوط: لا ینعزلون، لأن ولایتهم تثبتت شرعاً بتولیتهم؛ فلا تزول بموته للأصل المؤید بما فی الانعزال من الضرر العام للخلق بخلو البلدان من الحکام إلى أن یجدد الامام اللاحق نواباً فتعطل المصالح."؛ ایشان در فرع اول میان ولایت امام و ولایت قضات، اصل و فرع و تبعیت فرض می‌کند در حالی که در مبسوط میگوید ولایت امام علت حدوث ولایت برای قضات است، ولی مبقیه نیست که با موت امام باطل شود؛ به این ادله که اگر نوبت به اصل برسد، اقتضای اصل این است و همچنین انعزال قضات پس از موت امام موجب تعطیلی مصالح است تا زمانی که امام بعدی نواب بعدی را قرار دهد.

دیدگاه شهید ثانی در مسالک

در مسالک آمده است: "بل فی المسالک «قد یفدح هذا فی ولایة الفقیه حال الغیبة بأن الامام الذی قد جعله قاضیا وحاکماً قد مات فیجری فی حکمه الخلاف المذكور - ثم قال - : إلا أن الأصحاب مطبقون علی استمرار تلك التولیة، فإنها لیست کالتولیة الخاصة، بل حکم بمضمونه فان إعلامه بكونه من أهل الولاية علی ذلك كإعلامه بكون العدل مقبول الشهادة، وكذا الید مقبول الخبر، وغیر ذلك، وفيه بحث» قلت: وجه البحث ظهور الأدلة فی كونه إنشاء نصب منه، بل هو كاد یک ون صریح قوله علیه السلام: «فانی جعلته قاضیا وحاکماً» لا أنه مجرد إعلام، وكيف يكون إعلاماً وقد عرفت الاحتیاج إلى إنشاء النصب والاذن."؛ در مسالک میگوید اگر شما قائل به نظریه اول شیخ طوسی شوی، قهراً ولایت فقیه در زمان غیبت نیز باطل می‌گردد؛ از آن طرف اجماع داریم بر استمرار تولیت آغاز شده در زمان امام صادق(ع). در نهایت ایشان میگوید یک بحث اعلام (خبر) است و یک بحث انشا (نصب) است؛ اگر بگوییم امام صادق(ع) و ائمه اعلام کرده‌اند حکم قاضی که دارای فلان شرایط است، نافذ است

- مثل اعلام حجت بودن قول ذوالیعد- پس از موت امام باطل نمی‌شود. شهید ثانی به این قول اشکال می‌کند؛ صاحب جواهر در توضیح اشکال میگوید بحث ما، بحث انشا و نصب است، نه اعلام.

دیدگاه صاحب‌جواهر

"نعم قد یقال فی دفعه - مضافاً إلى ما سمعته من النص علی نصبه من صاحب الزمان روحی له الفداء-: إن إمام العدل له النصب فی الأزمنة المتأخرة عن زمان موته، فان الزمان بأجمعه لجمیعهم ومعصومون عن الخطأ، ولا ینتقون عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی، وهذا الفرع إنما ذكره العامة علی أصولهم فی أئمتهم المنصوبین من قبلهم لا من ربهم بخلاف أئمتنا علیهم السلام الذین هم أولیائنا أحياء وأمواتا، وإنما یعزل نوابهم بالموت حیث تكون التولیة منهم مقیة بذلك ولو بظاهر الحال، لا لانقطاع ولایتهم بالموت، فإذا كانت من أحدهم علی الاستدامة صریحاً أو ظاهراً فلا إشکال فی عدم الانعزال، ومنه نصب الصادق علیه‌السلام لكل من عرف حلالهم وحرامهم الظاهر بل الصریح فی ذلك، فیمضی حیثنذ حکمه ولو بعد موته فی زمن الامام الآخر المعبر فی الحقیقة عن الأول، فإن حکمهم واحد وأمرهم واحد، كما هو معلوم من أصول الشیعة، بل هو من ضروریات مذهبهم." صاحب‌جواهر دو توجیه برای این قول بیان می‌کند؛ توجیه اول نصب از سوی امام‌زمان (عج) است. توجیه دوم آنکه بگوئیم امام چه در حال حیات چه در حال ممات، ولایت دارد و نصب امام با غیر امام متفاوت است؛ اثر ولایت دائمی امام نیز عدم بطلان نصب‌های ایشان است؛ بنابراین غلط است که بگوئیم امر هر عصر باید به امام زمان آن عصر ارجاع داده شود و نظریه اول شیخ طوسی را موافق با نظریه اهل سنت می‌داند.

العروة الوثقی

در مسئله پنجاه و یکم عروه آمده است: "المأذون والوكیل عن المجتهد فی التصرف فی الأوقاف أو فی أموال القُصّر یعزل بموت المجتهد، بخلاف المنصوب من قبله، كما إذا نصبه متولياً للوقف أو قیماً علی القُصّر، فإنه لا تبطل تولیته وقیومته علی الأظهر؛ وکیل یا ماذون از جانب مجتهد در تصرفات در اوقاف و سهم امام و کفارات و مصرف اینها و... با فوت مجتهد عزل می‌شوند؛ اما اگر بحث صرف اذن وکالت نیست، بلکه بحث نصب و تولیت باشد با فوت مجتهد باطل نمی‌شود. بحث بعدی در فرق بین تولیت و نصب با وکالت و اذن است.